

زندگانی جز طی کردن طریق تکامل چه مفهومی دارد ؟

مردم از حیوانی و آدم شدم
بس چه ترسم کی ز مردن کم بدم
مولوی

پرفسور «آلفرد ادلر» روان شناس شهیر در کتابی که تحت عنوان «انسان در راه مبارزه اجتماعی» تصنیف نموده فصلی راجع بموضوع فوق یعنی معنی زندگانی نوشته که قسمتی از آنرا ذیلا مورد بررسی و دقت قرار میدهم .
ادلر در مقدمه میگوید معنی زندگی اینست که انسان رویتکامل برود و تکامل را اینطور تعریف میکند که چون مبداء حیوة تا کنون برای انسان مجهول مانده و علی رغم تمام تحقیقاتی که علما در رشته های مختلف نموده اند هنوز این مجهول که حیوة از

ایضاً

شکافی که بینی در ایوان کسری دهانیت گوید : بقا نیست کس را

یا رسول الله چه باشد چون سگ اصحاب کهف
داخل جنت شوم در زمرة اصحاب تو
او رود در جنت و من در جهنم کی رواست
او سگ اصحاب کهف و من سگ اصحاب تو

ورق از برگ گل باید مداد از سوده عنبر
دوات از نافه آهو قلم از غمزه دلبر
یکی زین چار جوهر گر بود ناقص خلل یا بد
ستایش نامه قائم مقام شهر گل عنبر

من چیم ای فدای تو دم ز منم از تنای تو
ای همه ما سوای تو در کف قدرت تو یک

کی و چگونه در روی زمین پیدا شده معلوم نگردیده و از طرفی رابطه انسان با عالم کون و عالم وجود غیر قابل تردید میباشد. بنا بر این معنی حیوة از نظر يك فرد انسانی جز این نمیتواند باشد که در حلقه موجودات بتکامل خویش بپردازد یعنی آنچه را عالم وجود از او میخواهد بکند.

ادلر میگوید سوتل در کتاب کمال و تکامل بهمین معنی اشاره نموده است و فیزیک دان های امروزی هم که راجع به الکترون ها و پروتون ها بحث می کنند این معنی را تأیید کرده اند. چون در معنی حیوة مفهوم حرکت نهفته است و این حرکت پیوسته بطرف تکامل و تعالی پیش میرود. مثلا حرکت برای حفظ نفس. حرکت برای توالد و تناسل. حرکت برای تماس با دنیای خارج. تمام این حرکات بطرف تکامل است و انسان میخواهد بر این مقصود ها چیره شود و روتکامل برود. نتیجه مباحث داروین اینست که هر موجود زنده که بهتر میتواند خود را با احتیاجات دنیای خارجی وفق دهد یعنی با محیط خارجی بهتر خود را مناسب سازد میماند والا در میدان تنازع بقاء منقرض میشود و از بین میرود.

لامارک بهتر و روشن تر این نظریه را بیان میکند چون نظر لامارک اینست که نیروی انرژی خلاقه ای که در دمی هست در تمام مظاهر حیوة او نمایان است و همین نیروی شگرف و عظیم است که چرخ حیوة را بچرخش در میآورد. ملاحظات فوق بطور قطع این نکته را روشن میکند که سیر تکامل هدف عالی انسانی است و در تمام موجودات زنده این حرکت مشهود میباشد. ما باید بدانیم و درک کنیم عالم وجود از ما چه میخواهد و همانرا انجام بدهیم و متوجه باشیم که نه تنها از خارج بلکه از داخل نیروی درونی ما را بچرخش در میآورد.

اینست آنچه يك استاد مسلم روان شناسی فردی در عصر حاضر میگوید. او اطلاعی ندارد که دو قرن پیش شاعر شوریده و دل سوخته ایرانی یعنی وحشی باقعی همین معنی را با بیان دل انگیز شاعرانه ای چنان جذاب و سحر آمیز سروده که بعد از دو قرن هم لطف و جذابیت خود را حفظ کرده است. اشعار وحشی اینست که از صفحه حافظه نقل میشود: جذبه عشق:

یکمی میل است با هر ذره رقاص	کشان آن ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا بگلشن	کشاند گلخنی را تا بگلخن
همین میل است اگر بینی همین میل	جنبیت در جنبیت خیل در خیل
همین میل است گآهن را بیاموخت	که خود را برد بر آهن ربادوخت
برون آورده مجنون را مشوش	بلیلی داده زنجیرش که میکش
همین میل است چون گردد قوی پی	شود عشق و درآید در رک و پی

حالا بر میگردیم بنقل بیانات پروفیسور ادلر. ادلر میگوید همیشه این موضوع مورد نظر بوده است که چگونه میتوان موجود انسانی را که طرفدار آسایش و آرامش

خاطر است بکار و حرکت و ادار کرد و چگونه میتوان نژاد انسانی را بطرف کمال رهبری نمود و چگونه میتوان روابط افراد را با یکدیگر و همچنین با دنیای خارجی بر این بنیان برقرار کرد. این میل و غریزه که انسان خود را بهتر با محیط خارجی منطبق سازد هیچگاه بانها نمیرسد. ادلر میگوید که در سال ۱۹۰۲ با این نکته وقوف یافت و همان موقع درک کرد که نمیتوان قوانین ثابتی برای تطبیق آن بدست آورد و بهمین جهت برای جنبش های مبالغه آمیزی که در باره افراد و خانواده ها وحتى در دنیای حیوانی و نباتی مشاهده میکنیم نمیتوان قاعده و ضابطه غیر قابل تغییری بدست آوریم.

و نیز ناچارم بگویم آنچه ادلر بآن رسیده بمناسبت اینکه از ادبیات ایران اطلاعی نداشته ندانسته است که مولانا جلال الدین رومی در هفتصد سال پیش در تلو هزاران حقائق دیگری را که درک کرده و بیان نموده است همین حرکت بطرف کمال و تکامل را با این بیان شیوا و عارفانه بیان فرموده است. مولانا میفرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	بس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
بار دیگر هم بمیرم از بشر	از ملائک تا بر آرم بال و پر
از ملک هم بایدم پران شوم	و آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شنی ها لك الا وجهه

حال باز بر میگردیم بنقل بیانات ادلر. او میگوید: مادر بحر بی پایان تحول غوطه وریم ولی در عین حال از این حقیقت چنان غافلیم مثل اینکه ابدا توجهی نداریم. اینکه زمین بر محور خود گردش میکند یکی از مناظر بهجت انگیز این رابطه انسان با عالم وجود اینست که انسان میخواهد در این تطبیق با عالم خارجی بطور پیروزمندانه عمل کند یعنی میخواهد بطور غلبه در این تطبیق موفق شود حتی اگر باور داشته باشیم که وقتی حیوة بشکل بسیار ساده بود این غوغا و کوشش زیاد نبوده ولی گذشت زمان که واحدش میلیون ها سال است و تحولاتی که در طی این مدت انجام گرفته ما را باین نتیجه رسانده است که مبارزه برای رسیدن بکمال یکی از مهمترین مسائل برای آینده بشری است. در اینجا يك مسأله پیچیده بفرنجی بوجود میآید که هیچکدام از ما نمیتواند تشخیص بدهد راه راست کدام است. آدمی برای تشخیص این راه رنج های فراوان دیده است. عقیده اینکه عالم کون برای گرداندن این چرخ عظیم نظری خاص داشته يك عقیده مذهبی مقدس است و بهمین دلیل تا کنون همین فکر که منظور از خلقت يك هدف معینی است بوسیله رجال مذهب و علماء اخلاق مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است. در اینجا بعد از اشاره بطرز تحول عقائد مذهبی در اقوام اولیه بکیفیت پیدایش مذاهب مهم عالم که عقیده خدا پرستی را ترویج نموده اند اشاره میکند و میگوید نشر عقیده مقدس توحید و تحولاتی که بدست رجال بزرگ دینی در عالم

اوضاع ایران در قرن نوزدهم

۱۸

کتابهای رمز قائم مقام

پس از فوت عباس میرزا نایب السلطنه دو نامه بخط میرزا ابوالقاسم قائم مقام بدست محمد شاه دادند که از جانبداری و توصیه مقام ولایت عهد برای دو تن از شاه زادگان نزد خاقان حکایت میکرد. این دو مدرک که در ظاهر سفارشی بیش نبود موجب دیگری برای بدبینی نسبت بقائم مقام و قتل او شده بود. پس از آنکه قائم مقام کشته شد محمدشاه دستور داد تا خانه او را جستجو کنند و هر سندی بدست آید بدربار آورده ضبط کنند. در میان اسنادی که در خانه او بدست آمد چند کتاب بود که دو جلد

صورت گرفته بمناسبت اینکه تمام این تحولات مبتنی بر تحولات اجتماعی بوده قابل توجه است خاصه که مذاهب بزرگ هدف بسیار مقدس و عالی را که وجود واجب الوجود خداوند باشد بنحو مؤثری تبلیغ نموده اند و این خود پیروزی بزرگی بشمار میرود. **زندگانی یعنی زندگی بنام** درحینى که باین مطالب مى اندیشم بخاطر میآورم که بیش از بیست سال است نظیر این افکار در خاطر من خلجان میکرده و در آن روز و زمان شعر را برای بیان این افکار مناسب تر تشخیص داده ام و این افکار را اینطور بیان کرده ام.

نیم نا توان تا سپهر بلند	تواند که بر من رساند گزند
مپندار گر تن بفرسایدم	ز پیری و از مرگ ترس آیدم
بمن گر ز پیری بر آید شکست	زدانش فرو زنده جا نیم هست

نه آفات و اندوههای جهان	نه زخم هویدا و درد نهان
نه در ماند گیها بدرد فراق	نه سوز و گداز غم اشتیاق
نیارد بمن هیچکو نه گزند	بود نام من چون بگیتی بلند
و گر نام من بردن ار انجمن	سزد شیون آرد بمن مرد و زن
مرا نام نیکو بود زندگی	که باشد سزاوار پایندگی
بود زنده جا نم بنام نکوی	که جاوید و پاینده مانم بدوی
بتردیک من زندگانی بنام	بود معنی زندگی و السلام